

Unit 15 book 5

لوازم جانبی

لوازم جانبی چیزی است که به چیز دیگری اضافه می شود تا باعث شود آن بهتر به نظر برسد. فروشگاه لوازم جانبی رنگارنگ مانند کیسه ها، عینک آفتابی و آرایش را فروخت.

دست آورد

دست آورد چیزی است که فرد به نوعی خرید می کند یا بدست می آورد. مارتی با کسب جدید خود خوشحال بود: یک دوچرخه بسیار سریع.

کافی است

هنگامی که چیزی کافی است، برای چیز دیگری به اندازه کافی خوب است. بدون اطلاع کافی از بلوک جاده، آنها باید دوباره بپیچند.

مقوا

کارتن یک ماده ساخته شده از کاغذ سفت است. این اغلب برای ساخت جعبه استفاده می شود. ما چیزها را در جعبه های مقوایی بسته بندی کردیم و به خانه جدیدمان منتقل کردیم.

دوراهی

معضل یک وضعیت دشوار است که در آن انتخاب باید صورت گیرد. انتخاب بین نوشیدنی خوشمزه تر یا سالم تر ثابت شده است که یک معضل است.

بسیط

هنگامی که چیزی پیچیده است، شامل بسیاری از جزئیات است. او به معلم توضیح دقیق از پروژه اش را داد.

تسهیل کردن

تسهیل کردن چیزی این است که آن را آسان تر کنید. برای تسهیل جلسه، ملیسا از یک برنامه کامپیوتری ساده استفاده کرد.

ناوگان

ناوگان یک گروه از کشتی ها است. ناوگان کشتی چند روز دا در اسکله گذراند.

توری

یک شبکه یک الگوی مربعات با اعداد و حروف برای پیدا کردن مکان ها بر روی نقشه است. ما شهر مان را با استفاده از شبکه موقعیت یابی کردیم.

وارد کردن

وارد کردن به معنی آوردن یک محصول از یک کشور دیگر. غذاهایی که وارد شده اند معمولاً گران تر هستند.

نتیجه گیری

نتیجه گیری چیزی این است که تصمیم بگیرید که بر اساس اطلاعات دیگر درست باشد.

با موقعیت خورشید در آسمان، او متوجه شد که ظهر بود.

باد کردن

تورم چیزی به معنای پر کردن آن با هوا است.

من به او کمک کردم تا بادکنک ها را باد کند.

ذاتی

هنگامی که چیزی ذاتی است، چیزی است که فرد با آنها متولد شده است، پس اکتسابی نیست.

او تمایل ذاتی به خوشحال کردن معلمان خود داشت.

سنگ مرمر

سنگ مرمر یک نوع سنگ است که احساس سردی می کند و زمانی که برش می شود صاف است.

خانه بزرگ دارای کف ساخته شده از سنگ مرمر بود.

دکل

یک قطب طولانی در یک کشتی است که بادبان را نگه می دارد.

دکل هر دو بادبان کشتی را خیلی صاف نگه داشت.

حالت تهوع

حالت تهوع احساس تهوع در معده شما است.

دکتر گفت که این دارو کمک می کند تا از تهوع خود خلاص شود.

دریایی

هنگامی که چیزی دریایی است، آن به کشتی دریایی یا کشتی های نظامی کشور مربوط می شود.

کشور تمام نیروهای دریایی خود را برای محافظت از آنها فرستاد.

کیسه

یک کیسه یک کیف کوچک و انعطاف پذیر است که معمولاً از پارچه ساخته شده است.

من پول خود را در یک کیسه کوچک نگه میدارم.

خیس شده

اگر چیزی خیس شده باشد، کاملاً مرطوب است.

موهای لی در طوفان باران خیس شد.

به روز رسانی

به روز رسانی یک عمل ساخت چیزی مدرن تر است.

من لیست تلفن شخصی خود را بروز رسانی میکنم.

کشتی بزرگ

ارنست به ناوگان کشتی خود نگاه کرد. معمولاً او از آنها برای شرکت خود استفاده می کرد، اینطور که که مجسمه های سنگ

مرمر را از کشورهای دیگر وارد می کرد. اما امروز او در حال ماهیگیری بود. و کشتی که او انتخاب کرده بود مورد علاقه

اش بود. این نقاشی دقیق در کنار آن بود که یک نبرد دریایی را نشان می داد. همچنین برخی از به روز رسانی های جدید

به سیستم کامپیوتری خود را داشت. آخرین خرید کشتی مورد علاقه او یک دستگاه با یک شبکه کوچک بود تا مکان دقیق

کشتی را نشان دهد. این لوازم جانبی جدید او را از گم شدن نجات میداد.

در سپیده دم، ارنست با خوشحالی به آبهای معتدل رفت تا جایی به سمت آبهای گرم رفت که او از خشکی دور شد. سپس یک قایق کوچک را در دور دست دید. یک پیرمرد ایستاده در کنار دکل بود. او سلاح های خود را در هوا تکان میداد. همچنین یک پسر سر خود را بر روی لبه قایق آویزان کرده بود. ارنست متوجه شد که پسر از تهوع رنج می برد. هر دو لباس آنها از آب دریا خیس شدند. ارنست تصور می کرد که آنها در معرض مشکل بودند. اکثر مردم هرگز متوجه نشدند، اما ارنست تمایل ذاتی برای کمک به مردم داشت. او شروع به قایقرانی به سوی آنها کرد، مشتاق بود که نجات آنها را تسهیل کنند و بنابراین معضل آنها را حل کنند.

همانطور که او به قایق نزدیک تر شد، او توسط سادگی آن شوکه شد. چوب قایق قوی تر از مقوا بود و تجهیزات قدیمی بود. با این حال، چندین ماهی بزرگ در یک کیسه در آن قایق وجود داشت.

ارنست یک بسته بزرگ را بر روی قایق انداخت. او فریاد زد: "اینجا! شما می توانید این قایق را باد کنید تا به خشکی بازگردید."

"از اینجا برو بیرون!" پیرمرد فریاد زد.

ارنست گیج شده بود "آیا به کمک نیاز ندارید؟" او پرسید. "کشتی شما به اندازه ای کافی نیست که به دور از خشکی حرکت کند."

پسر گفت: "شما فقط یک ماهی بزرگ را فراری می دهید." "ما به شما دست تکان دادیم تا مطلع کنیم شما را از اینکه که شما خیلی نزدیک به ما بودید."

ارنست پیچید و راهی خانه شد. او آموخت که بهتر است کمک نکند، مگر اینکه خواسته شود. در غیر این صورت، ممکن است به هیچکس کمک نکنید.